

## قیدار



■ نویسنده: رضا امیرخانی  
■ آخرین چاپ: ۱۴۰۰  
■ انتشارات: افق  
■ تعداد صفحات: ۱۹۴

«قیدار» داستان مردی است به نام قیدار که نامش برگرفته از اسم فرزند حضرت اسماعیل است. تمام داستان حول شخصیت او تعریف می‌شود و هر گونه فضایل مثبت اخلاقی اعم از رفاقت، لوطی‌گری، مروت، مرام، محبت و انسانیت را در خود دارد. قهرمان داستان با همان چهره آشنای داش‌مشدی‌های صاحب بزرگ‌ترین گاراژ باربری تهران و مردی ثروتمند است...

## رهش



■ نویسنده: رضا امیرخانی  
■ آخرین چاپ: ۱۳۹۸  
■ انتشارات: افق  
■ تعداد صفحات: ۲۰۰

«رهش» از زبان زنی به‌نام لیلیا روایت می‌شود؛ مادری که برج‌ساز بوده و حالا از سبک معماری شهر بیزار است و با همسرش علا که در شهرداری کار می‌کند مدام در جنگ است. آنها پسری به نام ایلیا دارند که از بیماری آسم رنج می‌برد. لیلیا شهر تهران را باعث و بانی بیماری پسرش می‌داند. آنها در خانه پدری لیلیا زندگی می‌کنند، خانه‌ای در محله دارآباد که دست‌نخورده باقی مانده و همراه یک خانه دیگر تنها خانه‌های محله‌اند که شکل قدیمی خود را حفظ کرده‌اند...

## نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ



■ نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ  
■ نویسنده: رضا امیرخانی  
■ آخرین چاپ: ۱۴۰۰  
■ انتشارات: افق  
■ تعداد صفحات: ۳۴۴

«نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ» شرحی از دو سفر هیجان‌انگیز رضا امیرخانی به کره شمالی است. او در تلاش است تا بدون قضاوت و دیدگاه قبلی، به کشف و تحلیل اوضاع یکی از پرسش‌برانگیزترین مکان‌های جهان بپردازد. در این کتاب، جزئیات سفر نویسنده به‌خوبی توصیف شده که می‌تواند تصویری دقیق از آنچه پیش روی مخاطب قرار دارد به او ارائه دهد...

ذهن مخاطب جوان را روی حقایق باز می‌کند. پاراگراف آخر کتاب که بسیار هم تاثیرگذار است: «خانواده‌ای هست مفلوک، کار پدر بدان‌جا کشیده است که مجبور است طلای مادر بفروشد تا نان سفره فرزندان فراهم آورد و البته بیش از آن نیز خرجه خود کند.»

«راستی این دختر هشت‌ماهه، با این چشم‌های مورب زیبا چه فرقی با پسر من دارد؟ پسر من، لی‌جی، تا چند ساعت دیگر به خانه می‌رسد و تا چند سال دیگر به مدرسه می‌رود و تا چند وقت بعد دانشگاه ... خیلی که بدبویاری بی‌آورد در زندگی، رتبه‌اش سه‌رقمی می‌شود و ... مسیری مملو از موفقیت‌های بزرگ و کوچک و این دختر ... چند عملیات انتحاری را بایستی از بیخ گوش‌های کوچکش رد کند...»؛ «جانستان کابلستان» دومین سفرنامه‌ای که هر کسی آن را خوانده دلش خواسته تا سفری به افغانستان داشته باشد و از نزدیک همان تعریف‌های آب‌وتابدار امیرخانی را بشنود. سفر به کشوری که به ذهن کمتر ایرانی‌ها خطور می‌کند که به آنجا سفر کند. حتی فکر سفر به افغانستان آن‌هم در زمان اشغال آمریکایی‌ها و درگیری هرروزه طالبان و عملیات‌های انتحاری القاعده موب‌ترن سیخ می‌کند؛ چه برسد که یک‌دفعه بدون اطلاع خانواده در سفر مشهد ناگهان دست زن و بچه خردسالت را بگیرد و ناگهان قصد عزیمت به هرات کنی. ولی این کتاب که سفرنامه‌ای حاصل چنین تصمیم ناگهانی است بسیار عالی درآمده است. امیرخانی هم با آن سبک نگارش بی‌نظیرش آدم را مجذوب می‌کند.

«قیدار» آخرین بازمانده از تبار لوطی‌ها و عیارها و داش‌مشتی‌ها، می‌کوشد که آیین جوانمردی را در عصر ماشین‌زده حفظ کند. می‌کوشد با «مردم‌داری» خوب و بد را دور خود جمع کند و جوانمردی و لوطی‌گری را به آنها یاد دهد. «قیدار» نقطه اوج امیرخانی از لحاظ فخامت زبان است. هرچند پیش از این هم زبان‌هایی در فضای ایران قدیم داشته، ولی هیچ یک زبانی به قدرتمندی «قیدار» نداشتند. به‌نظر می‌رسد که سفر امیرخانی به افغانستان و دقت در عبارات و ترکیبات افغان‌ها، دایره واژگانی او را بسیار وسعت بخشیده. نتیجه‌اش شده نثری یکدست و باورپذیر که به‌راحتی خواننده را به تهران قدیم، محل وقوع داستان می‌برد. «رهش» کتابی که برای آن صف کشیدند؛ کتابی که موافقان و مخالفان سرسخت دارد. امیرخانی در کتاب‌های قبلی‌اش درمورد فرار مغزها و نفت صحبت کرده بود، و فضای رمان آخرش را به مسائل شهری اختصاص داده. او در قامت یک کارشناس شهری و مهندس و با همان اصطلاحات مهندسی کتابش را نوشته است. امیرخانی در این کتاب، موضوع توسعه شهری را دستمایه قرار داده و تأثیرات آن را بر عرصه‌های زندگی انسان معاصر در قالب داستان زوجی معمار در تهران امروز را به تصویر می‌کشد.

آخرین کتاب امیرخانی دوباره سفرنامه است، سفری عجیب به کره شمالی که به گفته خودش برای رفتن به آنجا اشتیاق فراوان داشته است و همه این اشتیاق در کتاب هم دیده می‌شود. او وقتی در «نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ» از سفرش به پکن می‌گوید که در آنجا توری را برای چینی‌ها از پکن به پیونگ‌یانگ می‌بیند و به دفتر مسافرتی می‌رود تا بتواند در این تور شرکت کند اما قبول نمی‌کنند، او به مسئول تور می‌گوید خانواده‌ام را گرو نگه دارید و بعد با خنده او رویه‌رو می‌شود که مگر کسی می‌خواهد به کره شمالی پناهنده شود که تضمین بازگشت بگیرم؟! همه اینها نشان می‌دهد او چقدر مشتاق این سفر است و همه اینها باعث می‌شود که وقتی پیشنهاد سفر را به او می‌دهند، قبول کند. کلام آخر اینکه، رضا امیرخانی از آن دست نویسندگانی است که هر زمان بنویسد، مخاطب دارد و می‌توان او را نویسنده‌ای برای همه نسل‌ها دانست.

تمام کتاب به صورت نامه‌نگاری بین افراد مختلف نوشته شده و قلم امیرخانی روان و جذاب است.

در «داستان سیستان» با امیرخانی سفرنامه‌نویس مواجه شده‌ایم؛ امیرخانی‌ای که این‌بار برایمان از یک سفر می‌گوید، البته نه یک سفر معمولی. روایت سفر رهبری به استان سیستان و بلوچستان. «چهره آقا خیلی مصمم است و به سرعت از کنار همه واحدها عبور می‌کند. انتظار دارم در کنار بچه‌های بسیجی ره‌بر جور دیگری راه برود و جور دیگری نگاه کند، اما ره‌بر همان جور محکم قدم برمی‌دارد. به کنار جای‌گاه که می‌رسد همان روحانی جوان که اصرار داشت صف اول بنشیند می‌خواهد خوش‌آمدی - چیزی بگوید. ره‌بر! من مسئول ... اما ره‌بر نمی‌ایستد و با همان سرعت ادامه می‌دهد. ته دلم به همراه بقیه آدم‌های جایگاه کیف می‌کنم...»

با نگاهی بی‌طرف سفرنامه‌اش را شروع می‌کند؛ حتی شاید جاهایی در اوایل کتاب، نگاهش منفی هم باشد، اما همان‌طور که کتاب پیش می‌رود، می‌بینیم که آن نگاه بی‌طرف کمی منفی به یک نگاه عاشقانه بدل می‌شود. این کتاب در سال ۱۳۸۲ توسط انتشارات قدیانی به چاپ رسیده است.

«امروز پرسامدترین عبارتی که لغت نخبگان را دربر دارد همانا عبارت مهاجرت نخبگان است. دقیقاً مانند فرار مغزها و اصلاً انگار مغزی که فرار نکند و نخبه‌ای که مهاجرت نکند نه مغز است و نه نخبه و البته عبارت «نشست‌نشا» دقیقاً به همین دلیل جعل می‌شود.» مقاله‌ای برای فرار مغزها، مقاله‌ای که در آن تأکید می‌کند «نخبه‌گی حق نیست، وظیفه است...» «نشست‌نشا» در سال ۸۳ نوشته شده اما هنوز در سال ۱۴۰۱ تازگی دارد. شاید جالب‌ترین فصل این کتاب، فصل «زندگی و علم» است که به سفر امیرخانی به شهر هاروارد می‌پردازد. او به دنبال دانشگاه هاروارد می‌گردد تا ببیند این دانشگاه معروف کجاست و چه شکلی دارد. در همین اوضاع و احوال مشغول گپ‌زدن با دانشجویی از هاروارد می‌شود و آن وقت از آنچه می‌بیند و می‌شنود حسابی تعجب می‌کند.

«بی‌وطن» یا «بی‌وطن» کتابی که مخاطب در مواجهه با اسمش دچار تناقض می‌شود. این کتاب به گفته نویسنده‌اش، راجع به «سنت و مدرنیته» است و اینکه یک مسلمان امروزی، تکلیفش با این دو مساله چیست؟ «زمان یعنی مرثیه زیستن... مرثیه‌هایی که می‌گذرد و تکرار نمی‌شوند.» سفر امیرخانی به آمریکا در نوشتن این کتاب بعد از مقاله «نشست‌نشا» تاثیرگذار بوده است. کتاب، داستان یکی از بازمانده‌های جنگ ایران و عراق است که به پنهان‌های به آمریکا سفر می‌کند. کتاب چالش‌ها، غم‌ها، تناقض‌ها و تنهایی‌های یک آدم دیندار در دنیای امروز است. دنیای امروزی که به قول پارسونز اساساً آمریکاست. جامعه سرمشق‌نویین یا به قول خودشان سرزمین فرصت‌ها (این اصطلاح در کتاب بارها ذکر شده)؛ جامعه‌ای که اکنونش را آینده کشورهای دیگر می‌دانند.

«سرلوحه‌ها» حاوی یادداشت‌های هفتگی امیرخانی در نشریه الکترونیکی لوح (وابسته به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی) است. در این کتاب ۴۵ یادداشت از مجموع ۸۰ یادداشتی که در سال‌های ۸۱ تا ۸۴ (۲۹ تا ۳۲ سالگی او) نوشته شده، گرد آمده است. این کتاب به چهار بخش تقسیم شده است: الواح، امکان، اجتماعات و فرهنگ. نویسنده در مقدمه کتاب گفته است این یادداشت‌ها نموداری است از اوضاع جامعه در آن سال‌ها از نگاه یک داستان‌نویس. از ویژگی‌های این کتاب پراکندگی موضوعات یادداشت‌های آن است.

مخاطب کتاب «نفحات نفت» جوان‌هایی هستند که هنوز وارد بازار کار نشده‌اند؛ چون شاید به گونه‌ای

صفحه‌های سفید کتاب در فصل پنجم که به خاطر خجالت علی فتاح، سفید است، نقطه به‌یادماندنی در رمانتیک‌ترین کتاب رضا امیرخانی یعنی «من او» است. کسی که عاشق شود و عفت و پاکدامنی پیشه کند سپس بمرید همانند شهید از دنیا رفته است. این کتاب داستان عشق است، داستان تاریخ است، داستان واقعیت است، هم مهتاب دارد که گیسوان آبشار قهوه‌ای داشت، هم کودکی که می‌توانست نواب صوفی باشد. «من او» آدم را از خانی‌آباد به شانزدهلیزه می‌برد و به تهران برمی‌گرداند و بالاخره دلت را در بهشت زهرا، قطعه شهدا به خاک می‌سپارد